

جایگاه سیاسی فقیه در گفتمان عصر مشروطیت

دریافت: ۸۹/۱۰/۱۵ تأیید: ۹۰/۶/۲۰ مصطفی جعفرپیشه فرد*

چکیده

پیرامون نهضت مشروطیت ایران، سؤالهای اساسی و مهمی وجود داشته است؛ همچنان که اکنون نیز محل بحث و گفت‌وگو می‌باشد. یکی از مباحث محوری این مسأله، مشخص کردن جایگاه سیاسی فقیه در گفتمان دوره مشروطیت است. پیشقراولان مشروطه و تأثیرگذاران در این نهضت؛ اعم از موافقان و مخالفان، در مورد جایگاه سیاسی فقیه چه اندیشه‌ای داشته‌اند؟ آیا مسأله ولایت فقیه و شؤون سیاسی او از موضوعات مورد اختلاف میان موافقان و مخالفان مشروطه بوده است؟ آیا حداقل در خطوط کلی این مسأله هر دو گروه، به یک گونه می‌اندیشیده‌اند؟ به تعبیر دیگر، اگر محقق و پژوهشگری منصف، فهرست و لیستی از عناوین مورد بحث در گفتمان مشروطیت را جمع‌آوری کند - همچون مسأله آزادی، عدالت، مساوات، رأی اکثریت، مجلس، استبداد، جهاد، غرب‌ستیزی و تمدن - آیا مسأله شؤون فقیه از مسائل مورد اختلاف میان مشروطه‌طلبان و مخالفان آن بوده است تا اینکه در این لیست جای بگیرد یا اینکه این مسأله، جزء اصول کلی و مبانی مورد پذیرش هر دو دسته محسوب شده است؟

واژگان کلیدی

جایگاه سیاسی فقیه، مشروطیت، مخالفان مشروطه، موافقان مشروطه، مشروعیت

* سطح چهار حوزه و عضو هیأت علمی جامعه‌المصطفی العالمية.

جایگاه سیاسی فقیه و مخالفان گفتمان مشروطه

اگر چه در نهضت «عدالت‌خانه»، علما یکصدا بودند، ولی به تدریج با تغییر گفتمان نهضت از «عدالت‌خانه» به عنوان مبهم و چندپهلوی مشروطه، رهبران مبارزه ضد استبدادی، در باب مشروعیت نظام مشروطه، دو موضع متفاوت گرفتند؛ به گونه‌ای که برخی از فقها، مثل آخوند خراسانی و مازندرانی، حکم به وجوب مشروطه صادر کردند و در مقابل، برخی دیگر می‌گفتند: «المشروطة کفر و المشروطة طلب کافر، ماله مباح و دمه هدر» (آدمیت، ۱۳۸۷، ص ۲۵۹؛ زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴، ص ۱۵) و این در حالی بود که مشروطه‌خواهان با توجه به تفسیری که از آن داشتند، مشروطه را کاملاً مجاز و منطبق بر قوانین شریعت ارزیابی می‌کردند.

در ادامه به بررسی این دو دیدگاه متضاد و متغایر (مشروطه‌خواه و مشروطه‌خواه) پرداخته، تفاوت‌های آن دو، نسبت به یکدیگر را بیان می‌کنیم.

دیدگاه مخالفین مشروطه (مشروطه‌خواهان)

مرحوم سیدمحمدکاظم یزدی (صاحب العروة الوثقی) از کسانی است که در نجف اشرف، از نهضت مشروطه بر کنار بود؛ ولی در تلگرافی اعلام می‌کند: «عمده مقصود ما دو چیز است: یکی آنکه سلسله جلیله رؤسای ملت، احدی منکر مجلس شورای ملی اسلامی نیست؛ دیگر آنکه تمام اهتمام حجج اسلام در جلوگیری مرتدین و دشمنان دین است» (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴، ص ۱۱۹).

هر چند، وی مشروعیت اصل مجلس را می‌پذیرد، لکن نگرانی خود را از نفوذ دشمنان دین در ارکان تصمیم‌گیری جامعه اعلام می‌کند. از نگاه ایشان (مشروطه‌خواهان) مجلس نباید در قوانین مربوط به شریعت دخالت کند.

طبق برخی منابع، مرحوم محمدکاظم یزدی که معاصر مرحوم آخوند (صاحب کفایه) است، در دوره «استبداد صغیر» اعلام می‌کند: «علمای اعلام و حجج اسلام و متدینین هیچ راضی نیستند [که] فتنه خاموش شده، عود کند و مشروطه موهومه، اسباب خیالات اشرار گردد. لذا به تمامی بلاد، اعلام می‌داریم که خواهش نمودن این امر، حرام است» (حبل‌المتین، سال ۱۶، ش ۲۰).^۱

دیدگاه مخالف مشروطه رایج را می‌توان در دو گروه طبقه‌بندی نمود؛ گروه اول، گروهی از مشروعه‌خواهان هستند که دست به تألیف و نظریه‌پردازی در این باب زده و بیشتر به جنبه سلبی قضیه پرداخته‌اند و در مقام ارائه دلیل و ذکر مستندات و براهین خویش درباره حرمت مشروطه و نامشروع بودن آن بوده‌اند، ولی به جهت اثباتی موضوع و اینکه چه جایگزینی برای مشروطه پیشنهاد می‌کنند، کمتر مورد توجه ایشان بوده است. گروه دوم از مشروعه‌خواهان کسانی هستند که علاوه بر بُعد سلبی قضیه، به جنبه اثباتی آن نیز، ولو به صورت مجمل و مبهم عنایت داشته‌اند. این گروه برای تبیین نظریه جایگزین خویش، به مبحث ولایت فقیه و جایگاه سیاسی فقیه در عصر غیبت، بیشتر عنایت کرده و آن را مورد توجه قرار داده‌اند.

بنابراین، دیدگاه مخالف مشروطه را در مورد جایگاه سیاسی فقیه می‌توان در دو گروه، بررسی کرد:

الف) گروه اول از مخالفان مشروطه

گروه اول از مخالفان مشروطه به طور مستقیم، به جایگاه سیاسی فقیه در گفتمان مشروطیت، اشاره‌ای ندارند. از این گروه، دو رساله به نام‌های رساله «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» و رساله «دلائل براهین الفرقان» را می‌توان نام برد. دیدگاه‌های ارائه شده در این دو رساله را در ادامه پی می‌گیریم:

۱. رساله تذکره الغافل و جایگاه سیاسی فقیه

رساله تذکره الغافل درباره حرمت مشروطه نوشته شده است، ولی نویسنده آن دقیقاً مشخص نیست. برخی، نویسنده آن را سیداحمد؛ فرزند سیدمحمدکاظم یزدی، صاحب «عروة الوثقی» دانسته‌اند، در حالی که برخی، شهید شیخ فضل‌الله نوری را مؤلف رساله تذکره الغافل شمرده‌اند. گروهی هم، شیخ عبدالنبی نوری را نویسنده رساله مذکور می‌دانند (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴، ص ۱۸۱-۱۸۰).

در این رساله، نویسنده به جنبه‌های نادرست مشروطه، اشاره می‌کند و در راستای امور مختلفی که در گفتمان مشروطیت، به عنوان مختلف آن مطرح می‌شود؛ همچون تساوی حقوق و آزادی، آن را به چالش می‌کشد و پرسش‌هایی را در ارتباط با آنها طرح

می‌کند و در نهایت می‌گوید:

اگر مقصود از مشروطیت، تقویت اسلام بود، انگلیس حامی آن نمی‌شد و اگر مقصودشان عمل به قرآن بود، عوام را گول نداده، پناه به کفر نمی‌بردند و آنها را یار و معین و محل اسرار خود قرار نمی‌دادند ... و ملکم نصاری، حامی اسلام باشد؟ (همان).

نویسنده، در ادامه، به بُعد سلبی از جایگاه سیاسی فقیه اشاره می‌کند و معتقد است که برخی از موضوعات سیاسی؛ مثل مجلس، چون از امور عرفی است، جای تقلید نیست و حتی نظر مجتهدان در آن اعتبار ندارد:

اگر هزار مجتهد بنویسد بنای مجلس به امر به معروف و نهی از منکر و اجرای قانون الهی و اعانت مظلوم و اغاثه ملهوف و حفظ بیضه اسلام است و تو مشاهده کنی که چنین نیست و آنها اشتباه کرده‌اند، بلکه بنای آن بر سدّ باب امر به معروف و نهی از منکر است، چون بنای آن بر آزادی است، نوشته مجتهدین ابدلاً لازم‌العمل نخواهد بود؛ خصوصاً اگر مشاهده کنی که منشأ بروز و شیوع هرج و مرج و این همه مفسد است ... تعیین موضوع، ربط به حاکم شرع ندارد (همان).

به نظر می‌رسد - چنانچه در گفتار سوم خواهد آمد - این سخنان، ناظر به احکام علمای نجف، همچون آخوند خراسانی و مازندرانی در تأیید مشروطیت است.

نویسنده، در ادامه با اندکی کوتاه آمدن و به اصطلاح در فرض تسلیم، معتقد است:

بر فرض که مشروطه، کفر نباشد؛ ولی از آنجا که نمایندگان مجلس می‌خواهند در امور عامه، تکلم کنند، چرا به اعضای مجلس، وکیل می‌گویند، مگر نمی‌دانید: «که در امور عامه، وکالت صحیح نیست و این باب، باب ولایت شرعیه است؛ یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس، مخصوص است به امام علیه السلام یا نواب عام او و ربطی به دیگران ندارد و دخالت آنها نیز در این امور، حرام و غضب عنوان مسند پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است (همان، ص ۱۸۴).

بنابراین، نویسنده ضمن آنکه در فراز پیشین به عدم اعتبار حکم حاکم در تشخیص موضوعات عرفیه، اشاره می‌کند، در این فراز با صراحت، امور عامه عرفیه را مرتبط با ولایت فقیه به عنوان نواب عام امام علیه السلام برمی‌شمرد و بدین وسیله به جایگاه سیاسی فقیه

و دخالت او در ولایت تدبیری جامعه، اشاره می‌کند و از این زاویه، نادرستی مشروطیت و نمایندگی مجلس و نامشروعیت آن را نتیجه می‌گیرد؛ اگر چه این اشکال نویسنده، در صورتی است که وکالت در مجلس، مستقل از رأی و نظر فقیه جامع‌الشرائط باشد، ولی این اشکال با مکانیسمی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی تنظیم و تدوین گردید و ولایت امر جامعه بر عهده فقیه جامع‌الشرائط و رهبر قرار گرفت، مرتفع خواهد شد.

۲. رساله «دلائل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکّمات القرآن» و جایگاه سیاسی فقیه

نویسنده رساله دلائل براهین الفرقان، شیخ ابوالحسن نجفی مرندی است. این رساله هم یکی از تألیفات، در باب نقد مشروطیت و نادرستی آن است و در آن، ضمن ارائه براهین متعدد در اثبات عدم مشروعیت مشروطه، اشاراتی نسبت به جایگاه سیاسی فقیه، مشاهده می‌شود (همان، ص ۱۹۶-۱۹۵). برهان سوم رساله، در مذمت و توییح اشخاص بی‌دیانت و تجاوزکنندگان از حدود شریعت و تصدی آنان بر مناصب جلیله ائمه هدی علیهم‌السلام به تحریر درآمده است. برهان چهارم در ذمّ و قبح انتخاب وکلا در جعل احکام به عنوان ناقصه و کثرت آراء باطله می‌باشد (همان، ص ۲۲۲-۲۰۱). در ادامه رساله، نویسنده، دیدگاه خود را در باب فلسفه سیاسی اسلام به طور کلی و نسبت به مشروطیت به طور ویژه، چنین توضیح می‌دهد: «کسی تصور نکند که مقصود من، مصادره و معانده با مشروطیت است؛ زیرا که هیچ عاقلی سرکشی و خودسری استبداد را نپسندد و ارتجاع فاسد و محال آرزو نکند» (همان).

او با این توضیح، نشان می‌دهد که آن مشروطیتی را به نقد می‌کشد که روشنفکران، به مفهوم غربی آن، وارد نهضت کرده بودند. لذا در بیان بحث می‌گوید:

سخن من در چند امر است که اظهار آن را تکلیف دینی، بلکه واجب عینی می‌دانم. امر اول، آنکه به ضرورت مذهب امامیه، سلطنت و حکومت غیر شرعی در غیبت امام زمان (عج)، غاصب و باطله است و بدیهی است که هر وصفی که عارض آنها شود، حال موصوف را خواهد داشت. پس سلطنت مستبده و حکومت مشروطه، هر دو باطل و خلاف حق خواهد بود و روحانیون را نمی‌رسد به عنوان روحانیت، هواخواهی یا مداخله در امور آنها کنند (همان).

در این عبارت، نویسنده صریحاً اعلام می‌کند که هر حکومت؛ خواه حکومت سلطنتی استبدادی و خواه سلطنت مشروطه، غیر مشروع و باطل و محکوم به غضب است و نمی‌توان با آن موافقت کرد و روحانیون نباید از هیچ‌کدام دفاع کنند.

اگر چه نویسنده، به حکومت مشروع عصر غیبت تصریح نمی‌کند، ولی روشن است که بر اساس مبانی امامیه و آنچه ضرورت مذهب امامیه، محسوب می‌شود، حکومتی مشروعیت دارد که مشروعیت خود را از نایب عام امام زمان (عج) کسب کرده باشد؛ چرا که حکومت، تعطیل‌بردار نیست و لااقل از امور حسبیه‌ای است که متصلی آن در عصر غیبت، نایب عام امام زمان (عج) می‌باشد.

در هر صورت، این مسأله، مهم و قابل دقت است که به نظر مشروعه‌خواهان، هم استبداد و هم مشروطه، هر دو نامشروع و باطل است و متصدیان آن را باید غاصب دانست و این نکته‌ای است که می‌توان آن را به عنوان نکته مشترک در گفتمان مشروطیت، میان موافقان و مخالفان مشروطه به حساب آورد که هر دو حکومت، غاصبانه است و آنچه موجب رفع غضب و مشروعیت می‌شود، اذن و اجازه یا تصدی فقیه جامع‌الشرایط است.

ب) گروه دوم از مخالفان مشروطه

دومین گروه از مخالفان مشروطه، کسانی هستند که علاوه بر توجه به بُعد سلبی گفتمان و نفی مشروطیت جاری، به بُعد ایجابی گفتمان نیز عنایت دارند و در عین حال که از گفتمان مشروطیت، دفاع نمی‌کنند و آن را غیر مجاز می‌شمرند، چنین نیست که استبدادطلب باشند و به تداوم وضع موجود و استبداد سلطنت راضی باشند، بلکه در حالی که هم مشروطیت و هم استبداد را نفی می‌کنند، دارای دیدگاه ایجابی هستند و فلسفه سیاسی خود را در عرصه جایگزینی نظام موجود و نظام مشروطه در قالب جایگاه سیاسی برای فقیه عرضه می‌کنند.

در این بخش، دیدگاه دو تن از عالمان مخالف مشروطه را که به نظریه‌پردازی در بُعد ایجابی پرداخته‌اند، مرور می‌کنیم:

۱. شهید شیخ فضل‌الله نوری و جایگاه سیاسی فقیه

شهید شیخ فضل‌الله نوری که سردمدار و در واقع، رهبری گرایش مشروعه‌طلبی را بر دوش داشت؛ اگر چه در ابتدا با نهضت «عدالت‌خواهی» همراه بود و در تحصن قم

نیز شرکت کرد، ولی با تغییر گفتمان نهضت از عدالت به مشروطیت که برگردان مفهوم غربی «کنستیتوسیون» بود و توسط جمعی که خود را سیاسی و «سیویلایز» می‌نامیدند، وارد شده بود، به دلیل اینکه این مفهوم را از مخترعات ملل خارجه می‌دانست و در آن تأملات جدی نسبت به انطباق آن با مفاهیم شرعی و دینی داشت، به مخالفت با مشروطه و برداشتن پرچم مشروعه اقدام کرد (همان، ص ۱۵۱) و در رساله «حرمت مشروطه» که در پاسخ به سؤال از علت موافقت اولیه با مشروطیت و مخالفت ثانویه با آن نگاشته شده است، در موارد متعددی به جایگاه سیاسی فقیه، اشاره می‌کند.

شیخ فضل‌الله نوری که منشأ اختلافات را طبیعت مشرب‌هایی می‌داند که اندیشه‌های خویش را از همسایه‌ها اکتساب کردند و همراه نهضت گردیده و با به کار بردن کلمات مبهم و دوپهلوی امر را مشتبه کردند، ضمن انتقاد از نظامنامه و تدوین قانون اساسی، به مفهوم انتخابات اشاره می‌کند و این سؤال را مطرح می‌کند:

وکالت چه معنی دارد؟ موکل کیست و موکل فیه چیست؟ اگر مطالب، امور عرفیه است که این ترتیبات دینیه، لازم نیست و اگر مقصد، امور شرعیه عامه است، این امر راجع به ولایت است، نه وکالت. ولایت در زمان غیبت امام زمان «عجل الله فرجه» با فقها و مجتهدین است، نه فلان بقال و بزآز (همان، ص ۱۵۴-۱۵۳).

وی، سپس بعد از تدوین قانون اساسی، به تلاش خویش بر تطبیق آن با موازین شرعی اشاره می‌کند، ولی معتقد است، همان روشنفکران غربزده‌ای که وارد نهضت شده بودند، صریحاً و علناً می‌گفتند که ممکن نیست، مشروطه منطبق شود با قوانین الهیه و اسلامیه و با این تصحیحات و تطبیقات، دول خارجه ما را به عنوان مشروطه نخواهند شناخت (همان). بنابراین، شیخ ضمن آنکه صریحاً عهده‌داری ولایت را در عصر غیبت با فقیه می‌داند، به این نکته اشاره می‌کند که مشروطه‌ای که در میان است، همان مشروطه غربی است، نه آن مفهومی که عالمان بزرگی؛ مثل آخوند خراسانی و شیخ اسماعیل محلاتی، اراده می‌کردند و دغدغه روشنفکران حامی مشروطه، چیزی جز جلب نظر کشورهای مدعی مشروطه در دیار غرب نیست. جالب است که بدانیم دقیقاً عین این دیدگاه شیخ فضل‌الله، در انقلاب اسلامی نیز تجربه شد و در کلمات رهبران آن در مواجهه با روشنفکران غربزده، در ارتباط با نوع دموکراسی‌ای که آنها مطرح می‌کردند، به آنان هشدار داده می‌شد

که: «ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی‌هایی که در غرب هست، مشابه باشد، اما آن دموکراسی‌ای که ما می‌خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام، کامل‌تر از دموکراسی غرب است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۳۱۴). مرحوم شیخ فضل‌الله، پس از آنکه موارد بدعت و عدم مشروعیت مشروطه را در رساله «حرمت مشروطه» متذکر می‌شود، به تلقی ویژه خود از نظام اسلامی در طول تاریخ صدر اسلام تا کنون اشاره می‌کند و بر این باور است که:

نبوت و سلطنت [که] در انبیای سلف مختلف بود، گاهی مجتمع و گاهی متفرق و در وجود مبارک نبی اکرم و پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [مجتمع است] و همچنین در خلفای آن بزرگوار - حقاً ام‌غیره - نیز چنین بود تا چندین [سال] بعد از عروض عوارض و حدوث سوانح، مرکز این دو امر؛ یعنی تحمل احکام دینیه و اعمال قدرت و شوکت و دعای امنیت در دو محل واقع شد و فی‌الحقیقه این دو هر یک، مکمل و متمم دیگری هستند؛ یعنی بنای اسلام بر این دو امر است؛ نیابت در امور نبوتی و سلطنت و بدون این دو، احکام اسلامی، معطل خواهد بود. فی‌الحقیقه، سلطنت قوه اجرائیه احکام اسلام است. پس تحصیل عدالت به اجرای احکام اسلام است و در اسلام، انذار و وعد و وعید، مثل اقامه حدود در کار اجراست (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴، ص ۱۶۴-۱۶۳).

طبق این اندیشه شیخ فضل‌الله، در عصر شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام که خلفای حقّه آن حضرت هستند و حتی در زمان عده‌ای از خلفا، مثل خلفای راشدین، تصدی بیان احکام و اجرای آنها در یک شخص و در یک نهاد، جمع بود و اما تفکیک این دو نهاد و این دو قوه و پیدایش دو مرکز، یکی به عنوان نیابت از پیامبر در بیان احکام که فقیهان متصدی آن هستند و دیگری به عنوان نیابت از آن حضرت در حکومت و اجرای احکام، بعداً رخ داده است. در اینجا اگر چه شیخ فضل‌الله نوری به تفکیک تصدی بیان احکام شرعی از تصدی سلطنت، تصریح می‌کند، ولی نظر ایشان عطف به واقعیت تحقیق‌یافته در تاریخ است که عملاً در جامعه اسلامی، این دو منصب، پس از مجتمع‌بودن، از یکدیگر متفرق شده‌اند و تصدی هر کدام را نهادی مستقل بر عهده گرفته است. لذا بر اساس واقعیت موجود که سلطنت در اختیار غیر فقیهان است، شیخ فضل‌الله نوری به لزوم بسط عدالت در سایه اجرای احکام، اشاره می‌کند و معتقد است، با پذیرش

واقعیت حاضر، مشروطه از جهات مختلف با اساس مخالف است و نمی‌توان قانون اساسی مبتنی بر آن را پذیرفت و لذا به عنوان جهت سلبی اندیشه خویش در صدد ذکر موارد تهافت مشروطه با اسلام برمی‌آید و بعداً از جهت ایجابی و اینکه نسخه او برای اصلاح امور و درمان دردهای مزمن آن چیست، معتقد می‌شود که با حفظ وضع موجود که حکومت از دست فقیهان بیرون است، راه اصلاح، همان بسط عدالت است و برای بسط عدالت، راهی جز اجرای احکام اسلامی وجود ندارد.

البته شیخ، در فرازی دیگر در باب اجرای احکام، تصریح می‌کند: «در زمان غیبت امام علیه السلام مرجع در حوادث، فقهای از شیعه هستند و مجاری امور به ید ایشان است و بعد از تحقیق موازین، احقاق حقوق و اجرای حدود می‌نمایند و ابدأ منوط به تصویب احدی نخواهد بود» (همان، ص ۱۶۶). این جمله را شیخ در نقد این جمله از اصل دوازدهم متمم قانون اساسی مشروطه می‌آورد که بر اساس آن «حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود، مگر به موجب قانون».

شیخ فضل‌الله، معتقد است که حکم و اجرای مجازات در عصر غیبت در اختیار فقیهان است.

خلاصه سخن در باب اندیشه شیخ فضل‌الله نوری در باب جایگاه سیاسی فقیه را می‌توان چنین توضیح داد که وی بحث خود را در دو لایه و دو حالت ارائه می‌دهد؛ یک لایه، ناظر به واقعیت امر و حقیقت نفس‌الامری قضیه است و یک لایه، ناظر به واقعیت موجود و آنچه که جامعه در عصر غیبت با آن مواجه است.

بر اساس لایه نخست، تفکیکی در میان نیست و متصلای بیان احکام و اجرای آنها فقیهان عصر غیبت می‌باشند؛ چنانکه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام چنین است، ولی بر اساس لایه دوم و با نگاه به وضع موجود، تفکیک میان دو منصب، رخ می‌دهد و اجرای احکام به سلطنت، محول می‌شود.

نکته مبهم در اندیشه شیخ شهید آن است که در این حالت دوم که تفکیک میان دو منصب به صورت قهری، رخ داده است و اجرای احکام در اختیار سلطنت، قرار می‌گیرد، مسأله اجرای اموری مثل حدود، چگونه است؟ اگر چه پاسخ این پرسش در کلمات شیخ، مبهم است، ولی به نظر می‌رسد او معتقد باشد که در این حالت که سلطنت در اختیار غیر فقیهان است، فقیهان، علاوه بر تصدی منصب بیان احکام و

فروعات فقهی مورد لزوم، حتی در مسائل مستحدثه و حوادث واقعه، متصدی منصب قضاوت و آنچه مرتبط با شؤون آن می‌شود، نیز می‌باشند و بر این اساس، اجرای حدود نیز مربوط به ایشان می‌شود، ولی سایر امور در اختیار دستگاه سلطنت خواهد بود. این اندیشه شیخ، برای برون‌رفت از استبداد حاکم بر دستگاه سلطنت و اصلاح امور با حفظ سلطنت می‌باشد؛ به گونه‌ای که هم عدالت، گسترش یابد و دستگاه استبداد حاکم، قدرتش محدود شود و هم به دستگاه مشروطه و احکام غیر شرعی آن، تن ندهد. به نظر می‌رسد، طبق این تحلیل اساسی، اندیشه شیخ شهید با آنچه مرحوم میرزای نائینی به عنوان مدافع مشروطه در کتاب «تنبيه الامة و تنزیه الملة» آورده است و معتقد است در عصر حاضر برای محدود کردن دست سلطنت به عنوان غاصب منصب ولایت، به مشروطه رأی می‌دهیم تا قدرت استبدادی او را محدود کنیم،^۲ در واقع و مبنا، با هم تفاوتی ندارند و تنها تفاوتشان در نحوه اجرا و اتخاذ راهبرد و استراتژی برای رسیدن به اهداف عالیه اسلامی است. این تفاوت دیدگاه، میرزای نائینی را واداشت که در تأیید مشروطه، دست به تألیف بزند و آن را منطبق بر شریعت بداند؛ اگر چه در نهایت، از این نظر منصرف می‌شود و در ادامه راه، از تأیید خود دست می‌شوید و گویا طبق آنچه مشهور است، دستور جمع‌آوری نسخ تنبیه الامة را می‌دهد^۳ و در مقابل، شیخ فضل‌الله را واداشت که نه تنها دست به تألیفی در رد مشروعیّت مشروطه بزند و آن را با دین اسلام منافی بداند، بلکه کسی را که در باب مشروطه، سعی نماید، مرتد بدانند که احکام اربعه مرتد بر او جاری می‌شود؛ هر که باشد از عارف یا عامی از اول الشوکه یا ضعیف (زرگری‌نژاد، ۳۷۴، ص ۱۶۷). وی در نهایت نیز، جان خود را بر سر این راه اهدا کرد.

۲. رساله «کشف‌المراد من المشروطه و الاستبداد» و جایگاه سیاسی فقیه

رساله کشف‌المراد، تألیف محمدحسین بن علی اکبر تبریزی، از علمای همراه و همفکر با علمای مشروعه‌خواه و مخالف مشروطه است. وی ذیل دوازده عنوان به دیدگاه‌های انتقادی خویش پیرامون مشروطه پرداخته است و ضمن ارائه براهین خود در نفی مشروطه، به جایگاه سیاسی فقیه در موارد متعدد، به‌طور ایجابی اشاره می‌کند. وی معتقد است:

قانون شرع از طهارت گرفته تا دیات در کتابهای شریعت موجود است و در

فروعات جدید و حوادث واقعه به مفاد توقیع مبارک امام زمان(عج) باید رجوع کرد به کسانی که به احادیث ائمه علیهم السلام اطلاع دارند و حافظ دین و مخالف هوای نفس و دارای ملکه اجتهاد می‌باشند. پس چنین شخصی، باید در حوادث، او را مطاع دانسته، به اوامر او اطاعت کرده، به احکام او متابعت نمایند تا در دنیا و آخرت، مثاب و مأجور و به نیل مقاصد، مسرور گردند. بلی اگر چنانچه سلطان در اجرای احکام و حدود و سیاسات به اذن مجتهد مطاع، مداخله و مباحثت نماید، بی‌اشکال خواهد بود (تبریزی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۲-۱۳۱).

این سخنان که در مقام اثبات عدم انطباق مشروطه با شریعت مطهره، ارائه شده است، به‌خوبی نشان می‌دهد که در اندیشه مشروعه‌خواهان، محور مدیریت سیاسی جامعه، بر اساس ولایت فقیه، تنظیم شده است و از نگاه آنان محور تصمیم‌گیری حوادث واقعه، فقیه جامع‌الشرائط است و سلطان هم اگر بخواهد در اجرای احکام شرعی مداخله کند، باید از مجتهد مزبور، مأذون باشد.

طبق این بیان، نخستین نکته‌ای که می‌توان از نظرات مشروعه‌خواهان استنتاج کرد، آن است که طرح این نسبت به مشروعه‌خواهان که آنان قائل به نظام سیاسی دوگانه می‌باشند و فقیهان را در امور شرعی، مبنای تصمیم‌گیری و سلطان را در امور عرفی به عنوان مرجع رسیدگی معرفی می‌کنند،^۴ در تفکر مشروعه‌خواهان، مطرح نیست و دخالت سلطان را نیز در صورت اذن از طرف مجتهد، مشروع می‌شمرند.

نکته دوم آن است که اذن به سلطان، باید از طرف مجتهد مطاع باشد. حال سؤال این است که منظور از مجتهد مطاع چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت که تفسیری دقیق از آن ارائه نشده است، ولی ممکن است منظور از مجتهد مطاع، فقیهی باشد که دارای نفوذ کلمه در میان جامعه است و مردم به ولایت و حاکمیت سیاسی او رضایت دارند. نظیر آنچه بعدها در کلمات برخی از فقیهان بزرگ؛ همچون حضرت امام علیه السلام مشاهده شد و یا در کلمات برخی فقیهان معاصر دیده می‌شود.

در هر حال، این سخنان می‌تواند گویای فلسفه سیاسی برخی از عالمان مشروعه‌خواه باشد و نشان دهد در گفتمان مشروطه، نگاه ایشان به جایگاه اجتماعی فقیه چگونه بوده است.

مؤلف رساله «کشف المراد فی المشروطه و الاستبداد» در فرازی دیگر، نظریه

خویش را نسبت به قوانین مجلس شورای ملی و مشروعیت آن، چنین بیان می‌کند:

[انسان] باید در زمان غیبت امام عجله، رجوع به فقیه مجتهد جامع‌الشرائط نموده و حکم او را حکم خدا دانسته، بر طبق او عمل نماید. پس در این صورت [که] چند نفری از اعیان و شاهزاده‌ها و تجار و سایر اصناف از جانب سایر مردم وکیل شده، باینند قانون برای مردم بنویسند که بر طبق او عمل کنند، موافق شرع نخواهد شد؛ زیرا اگر گفته آنها موافق حکم شرع باشد، محتاج‌الیه نخواهد بود و اگر به خلاف شرع باشد، یا در فروعات جدیدی باشد که در شرع عنوان نشده، باز معتبر و لازم‌الاتباع نخواهد شد؛ زیرا که دلیل بر حجیت قول آنها اقامه نشده، بلکه حجت، منحصر به [امام] معصوم یا کسی که نایب خاص و یا عام معصوم که عبارت از مجتهد جامع‌الشرائط بوده باشد، می‌باشد (تبریزی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۳).

بر این اساس، نویسنده، نتیجه می‌گیرد که قول غیر مجتهد، حجت نیست و [چنین کسی] نمی‌تواند قانون وضع کند، حتی حکم به حق در قصاص و در حقوق ناس، از غیر اهل که مجتهد جامع‌الشرائط نباشد، خلاف شرع خواهد بود؛ مثلاً در وزارت عدلیه، مباشر مرافعه را غیر مجتهد کردن، خلاف شرع [است]، «أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتِغَى حَكْمًا» (انعام: ۶: ۱۱۳). بنابراین، حکم خارج از انبیا و ائمه هدی و نواب خاص یا عام آنها که فقیه جامع‌الشرائط باشد، حکم طاغوت و افترا و باطل خواهد بود.

بر این اساس، نویسنده مذکور که به حرمت مشروطه، باور دارد، نه تنها به ولایت فقیه در جعل قانون باور دارد؛ بلکه دامنه آن را به تمامی احکام قضایی و حتی اجرایی؛ مثل نظامنامه وزارتخانه‌ها و مالیات و گمرک و بانک و نرخ‌گذاری ... توسعه می‌دهد و آنها را بدون حکم فقیه جامع‌الشرائط، نامشروع می‌شمرد (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴، ص ۱۳۴).

بنابراین، با محوریت مبنای مدیریت سیاسی - اجتماعی فقیه به عنوان نایب عام امام معصوم در عصر غیبت، مؤلف رساله «کشف المراد من المشروطة و الاستبداد»، نظام مشروطه را که عاری از حکم و تأیید فقیه جامع‌الشرائط باشد، نامشروع تلقی می‌کند و در جمع ابعاد تقنینی، قضایی و اجرایی، آن را محکوم می‌کند و بدین وسیله، ضمن آنکه با مبنا قرارگرفتن ولایت فقیه، مشروطیت، نظامی خلاف شرع شمرده می‌شود، نویسنده به مقایسه آن با نظام استبدادی می‌پردازد و معتقد است:

نظام سلطنت استبدادی، طبق آنچه در متون فقهی منعکس است، از مصادیق سلطان جائز می‌باشد، ولی در صورتی که همین سلطان از طرف حاکم شرع مطاع، مأذون باشد، دیگر از مصادیق سلطنت جور محسوب نخواهد شد؛ چنانچه این اتفاق نسبت به فتحعلی شاه از جانب کاشف‌الغطاء رحمته الله رخ داد (همان، ص ۱۳۶-۱۳۵).

بنابراین، به نظر نویسنده، مشروطه و استبداد، فی نفسه هر دو نامشروع و مخالف با میزان شرع شریف است، اما راه حل برای مشروعیت بخشی به نظام سیاسی چه چیزی می‌باشد؟ نویسنده، راه حل خویش را چنین ارائه می‌دهد:

چاره، منحصر است که کردار و گفتار هر دو (مشروطه و استبداد) باید موافق با شرع احمد مختار باشد تا نتایج مودعه، عاجله و آجله او نمودار آید و راه او عبارت است از اینکه اولاً در صورت امکان، اقلأً یک نفر مجتهد اعلم و عادل راه، اگر پیدا نشد، جمعی از عدول اهل علم را مقتدا قرار داده و احکام شرعی را از معاملات و عبادات و حدود و سیاسات، از ایشان اخذ کرد علی‌النحو المقرر المسطور فی الکتب الفقهیه (همان).

نویسنده در ادامه، شرایط عالم مورد نظر را تشریح می‌کند و اطاعت از فقهایی که فسق آشکار و عصبیت شدید و هجوم آوردن بر حکام دنیا و دامهای او را دارند، ممنوع می‌کند و بر اساس روایت «و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه فللعوام أن یقلدوه»، تنها فقیهان مخالف هوای نفس و نگهداری کننده از معاصی را لایق تقلید و اطاعت برمی‌شمرد (همان، ص ۱۴۴-۱۴۳) و بدین وسیله نویسنده، نظام سیاسی مشروع و مطلوب خویش در عصر غیبت، با محوریت فقیه عادل جامع‌الشرائط را ارائه می‌کند و حتی برای آن، به صورت رهبری واحد و اگر نشد، شورای رهبری را به عنوان ترتیب در رتبه و به صورت ترتب طولی، پیشنهاد می‌کند.

این طرح اگر چه، حاوی نکات بدیع و نوآوری‌های مهمی در فلسفه سیاسی شیعه، برای اداره جامعه در عصر حاضر است، ولی ابهامات فراوانی هم دارد که نویسنده، موفق به توضیح آنها نشده است و در هر صورت، نشان می‌دهد که در گفتمان عصر مشروطیت، مخالفان مشروطه؛ هم نظام استبدادی و هم مشروطه را با یک چوپ می‌رانند و نظام سیاسی مطلوب خویش را با محوریت فقیه به عنوان نایب امام

عصر (عج) ارائه می دهند. از این رو، اتهام به مشروعه طلبان که آنها پیرو استبداد و نظام سلطنتی استبدادی بوده اند، اتهامی ناصواب و برخلاف تصریح رساله های به جای مانده از آنان می باشد و نشان می دهد که آنان علاوه بر آنکه از بُعد سلبی، اندیشه نفی مشروطیت داشتند، از بُعد ایجابی نیز از آنجا که سلطنت را نیز نامشروع می شمردند، به حکومت مشروع که همان حکومت اسلامی باشد، می اندیشیدند و در این زمینه، دارای طرح و برنامه - هر چند مبهم و مجمل - بوده اند.

جمع بندی

علی رغم آنکه برخی از نویسندگان، مدعی شده اند که:

شیخ فضل الله نوری به ولایت فقیه در امور حسبیه (به معنای مضیق سنتی آن) قائل است و یقیناً به ولایت مطلقه فقیه به معنای سلطنت بالمباشره یا مأذون از جانب فقیه، قائل نیست و حکومت مشروعه مورد نظر مخالفان مشروطه، هرگز به معنای سلطنت بالمباشره فقیه یا ولایت فقیه نبوده است (کدیور، ۱۳۸۵، صفحه بیست).

این سخنان با نظریات مطرح شده توسط مشروعه خواهان، تطبیق ندارد و گذشته از آنکه در این عبارت، به جای «ولایت» از عنوان «سلطنت» استفاده شده است که تعبیری نادرست و تحریف گرانه در مسیر اهداف غیر علمی است، اصولاً نشان می دهد، نویسنده یا از افکار مشروعه خواهان اطلاع نداشته و افکار آنها را مطالعه نکرده است و یا در مقام تحریف اندیشه آنان بوده است و الا بررسی نظرات آنها نشان می دهد که در گفتمان مشروعه خواه، یکی از دال های روشن و نشانه های آشکار آنها، همان اعتقاد به ولایت فقیه در عرصه سرنوشت سیاسی جامعه به طور مبسوط و گسترده بوده است.

جایگاه سیاسی فقیه و موافقان گفتمان مشروطه

در گفتار پیشین دیدیم که مشروعه خواهان به گونه سلبی یا ایجابی، در حالی که مشروعیت مشروطه را زیر سؤال بردند و آن را انکار کردند، به اجمال یا تصریح، سخن از ولایت فقیه به عنوان تنها جایگزین برای تحقق مشروعیت حکومت به میان آوردند و بر این باور بودند که نه استبداد و نه مشروطه، هیچ کدام در واقع، حاوی معیارهای لازم برای

تحقق مشروعیت حکومت نیستند و در حقیقت، باید ملاحظه کرد از میان دو امر نادرست و ناصواب بالاضطرار، کدام را باید ترجیح داد. اکنون باید دید، در میان مشروطه‌خواهان و کسانی که به جدّ حامل علم مشروطیت بودند و به زوایای گوناگون گفتمان مشروطیت پرداخته و آن را تقویت و تحکیم می‌بخشیدند، فقیهان و عالمان دینی چه جایگاه سیاسی داشتند. این بخش از مقاله، به این جهت، اهمیت بیشتری نسبت به گفتار پیشین دارد که عده‌ای از نویسندگان معاصر، مشروطه‌خواهان از جمله رهبری آن؛ یعنی آخوند خراسانی را از منکران ولایت فقیه می‌شمردند.^۵ در اینجا اگر چه بحث اندیشه‌های سیاسی عالمان بزرگ عرصه مشروطه‌خواهی نیازمند پژوهش‌های مستقل است، ولی به صورت اجمالی، تفکرات آنها را از زاویه گفتمان مشروطیت و از جهت نگاه ایشان به جایگاه سیاسی فقیهان، مرور می‌کنیم و بحث را با بررسی نظرات مرحوم آخوند خراسانی، به لحاظ اهمیتی که در قیادت و پرچمداری نهضت مشروطیت دارد، آغاز می‌کنیم.

۱. آخوند خراسانی و جایگاه سیاسی فقیه

آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، مشهور به صاحب کفایه (۱۳۲۹-۱۲۵۵ق)، از مجتهدان بزرگ و علمای شاخص شیعه در قرن اخیر و از بلندپایه‌ترین حامیان و نظریه‌پردازان و رهبران نهضت مشروطه، شمرده می‌شود. بررسی اندیشه فقهی - سیاسی این عالم بزرگ در باب جایگاه سیاسی فقیه، به عنوان یکی از رهبران اصلی مشروطیت، اهمیتی ژرف و بسیار مهم دارد؛ زیرا با مشخص شدن اندیشه‌های این فقیه و اصولی شاخص در مورد جایگاه سیاسی فقیه، علاوه بر اینکه بخش‌هایی مبهم و تاریک از گفتمان مشروطیت، روشن خواهد شد و در نتیجه تأثیری به‌سزا در گفتمان سیاسی امروز ایران بر جای خواهد گذارد، تأثیر مهم دیگر، زدودن برخی شبهات و توهماتی است که برای برخی از نویسندگان معاصر بروز کرده و با تشبّث به پاره‌ای از متشابهات کلام آخوند، گرفتار این پندار شده‌اند که «خراسانی منکر هر نوع جایگاه سیاسی برای فقیه، حتی در امور حسبیه به عنوان قدر متیقن است».^۶

از این رو، لازم است بدون گرفتارشدن در دام تعصّب یا حبّ و بغض سیاسی و تفسیر به رأی و پیش‌داوری نسبت به تفکر این عالم بزرگ، با واکاوی پیشینه علمی - سیاسی این مجتهد عظیم، حقّی را که بر ذمه عموم اندیشمندان و فرهیختگان، به ویژه حوزویان

دارد، در حدّ بضاعت مزجاة، تا حدودی گزارده شود و چنانچه ظلمی بر آن اصولی مبتکر رفته است، حتی الامکان، با دفاعی اندک، ولو نه در خور شأن آن مرد بزرگ، جلوی آن گرفته شود و در برابر ظلم‌های مضاعف بعدی، مانعی ایجاد گردد.

روشن است که آخوند خراسانی، همچون بسیاری از متفکران سیاست‌ورز بزرگ دیگر، گذشته از آنکه اندیشه‌های علمی مرتبط با سیاست داشته باشد، دارای موضع‌گیری‌های سیاسی و رفتار و عمل سیاسی هم بوده است که از آن می‌توان با عنوان سیره سیاسی آخوند خراسانی، یاد کرد و برای واکاوی و پژوهش در آرای این اندیشمند فرزانه، باید تمامی این منابع را مورد توجه قرار داد و بدون قضاوت و پیش‌داوری، با تکیه بر نصوص و محکّمات آنها، در مواردی که شاهد متشابهاتی در گفتار یا رفتار آن فقیه برجسته می‌باشیم، بتوانیم در سایه آن محکّمات، به تفسیر متشابهات آن موفق شویم و سایه ابهام و تاریکی را از آن بزداییم. بر این اساس، بحث را در دو بخش پی می‌گیریم: بخش نظریات علمی - سیاسی و بخش سیره عملی - سیاسی.

الف) بخش نظریات علمی - سیاسی

آرای سیاسی آخوند خراسانی را از کتب علمی ایشان که عمدتاً در باب فقه و اصول نگاشته شده است، می‌توان استخراج و اصطیاد کرد و در همین منابع می‌توان اندیشه‌های آن بزرگ‌مرد را در مورد جایگاه سیاسی فقیه به دست آورد. آنچه در ادامه، پیش رو داریم، استخراج این حقایق است که به ترتیب عبارتند از:

۱. جایگاه سیاسی فقیه در کتاب «کفایة الاصول»

در خاتمه کتاب «کفایة الاصول» در مباحث مرتبط با اجتهاد و تقلید، به نحوی روشن، همچون سایر فقیهان و اصولیان، به جایگاه مجتهد مطلق، اشاره می‌کند و صریحاً می‌گوید: «لا خلاف و لا اشکال فی نفوذ حکم المجتهد المطلق اذا کان باب العلم او العلمی له مفتوحاً» (آخوند خراسانی، ۱۴۲۲ق، ص ۵۳۲)؛ اشکال و خلافتی در میان علما نیست که حکم مجتهد مطلق انفتاحی که منکر انسداد باب علم و علمی است، نافذ است و کسی - حتی مجتهدان دیگر - حق نقض آن را ندارد.

در ادامه این بحث، مرحوم آخوند، مسأله نفوذ یا عدم نفوذ حکم مجتهد انسدادی را

مورد بررسی قرار می‌دهد، ولی در نهایت معتقد است که اگر چه باب علم و علمی برای مجتهد انسدادی، مسدود است، اما در بخش‌هایی مهم از احکام که اجماع قطعی و مسلم درباره آنها قائم شده و از ضروریات دین و مذهب محسوب می‌شود، یا احکامی که به وسیله اخبار متواتر و اخبار آحاد محفوف به قرائن قطعیه، ثابت شده است، باب علم مفتوح است و در این صورت بر چنین مجتهدی، صدق می‌کند «ممن روی حدیثهم و نظر فی حلالهم و حرامهم و عرف احکامهم عرفاً حقیقه» (همان).

بنابراین، مرحوم آخوند بدون اینکه مسیری جز مسیر اجماع فقیهان و اصولیان شیعه را ببیند با صراحت به نفوذ حکم مجتهد مطلق که در فقه از او به حکم شرع، تعبیر می‌شود، تصریح می‌کند و حتی مجتهدان انسدادی را هم در این دایره می‌بیند و در نتیجه، تمامی مجتهدان را منصوب از طرف شارع برای انشای حکم می‌شمرد.

اعتقاد به نفوذ حکم حاکم که از اجماعیات و ضروریات شیعه است، از آن جهت، مهم است که علاوه بر اینکه قضاوت و داوری را به عنوان یک منصب از مناصب امام معصوم در عصر غیبت، بر عهده مجتهدان می‌داند، بلکه با توجه به تعبیر «نفوذ حکم مجتهد مطلق» نشان می‌دهد که این منصب، اختصاص به احکام قضایی ندارد و حکم مجتهد مطلق، حتی در امور غیر قضایی نیز - حتی برای سایر مجتهدان - نافذ است و کسی حق نقض آن را ندارد. بنابراین، تمامی احکام حکومتی و ولایی فقیه جامع الشرائط؛ اعم از قضایی و غیر قضایی در حق تمامی آحاد جامعه؛ به ویژه فقیهان دیگر، نافذ خواهد بود و این مطلب که از اجماعیات شیعه است، به این شکل در کتاب معاصر مرحوم آخوند «العروة الوثقی»، تألیف سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی رحمته الله علیه چنین منعکس شده است: «مسأله ۵۷: حکم الحاکم الجامع للشرائط لایجوز نقضه و لو لمجتهد آخر الا اذا تبین خطوه» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۴۸).

همین مبنای فقهی و اصولی مجمع علیه میان عالمان شیعه؛ اعم از مشروطه‌خواه و غیر مشروطه‌خواه است که مبنای حجیت و نفوذ حکم ولایی فقیهانی همچون میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و حتی خود مرحوم آخوند در ده‌ها حکم حکومتی که داشته است، مشهود است. این موضوع در بحث سیره سیاسی آن مرد فقه و سیاست خواهد آمد. ایشان بر اساس این مبنا مشی کرده و لذا اتهام عدم اعتقاد به ولایت فقیه و عدم

اعتقاد به جایگاه سیاسی برای فقیه، نه تنها به هیچ وجه به مرحوم آخوند خراسانی نمی‌چسبد، بلکه این هم از نامهربانی‌های مضاعفی است که پس از یک قرن در حق آن عالم فرهیخته روا داشته می‌شود.

۲. جایگاه سیاسی فقیه در «المسائل المنتخبة من تكملة التبصرة»

۲-۱. حکم حاکم به ماه مبارک رمضان، موجب ثبوت آن می‌شود.
۲-۲. اقامة حدود: «و للفقهاء اقامتها (حدود) حال الغيبة مع الأمن و يجب على الناس مساعدتهم و لهم الفتوى و الحكم بين الناس مع الشرائط المبيحة للفتياء» (کدیور، ۱۳۸۵، ص ۴۶).

بر خلاف برخی از فقها، مرحوم آخوند، اجرای حدّ توسط فقیه در عصر غیبت را مجاز می‌شمرد، علاوه بر اینکه قضاوت آنها را مجاز می‌شمرد.

۲-۳. قضاوت: «و ينفذ قضاء الفقيه مع الغيبة - اذا اجتمع الصفات فيه ل-»
در ابواب فقهی بالا، شاهد تأیید نظر مشهور فقیهان شیعه در ارتباط با جایگاه سیاسی فقیه در نظریه آخوند خراسانی می‌باشیم و دقت در آن نشانگر آن است که مرحوم آخوند، در حوزه وسیعی از امور سیاسی - اجتماعی، به ولایت فقیه معتقد بوده است.

۳. جایگاه سیاسی فقیه در «فتاوی فارسی»

مرحوم آخوند، فتاوی فارسی خود را در قالب حواشی بر رساله فارسی شیخ انصاری رحمته الله با نام «صراط النجاة» و رساله فارسی میرزای شیرازی با نام «مجمع الرسائل» منتشر کرده است که در برخی از فتاوی مطرح شده، جایگاه سیاسی فقیه مطرح گردیده است:

۳-۱. پرداخت سهم امام به مجتهد عادل: «خمس، عبارت از پنج یک مال که باید داد؛ نصف آن به مجتهد جامع الشرائط یا [به] وکیل او باید برسد، یا به اذن او باید داد و نصف دیگر آن را به فقرا، ایتم و ابن السبیل سادات» (همان، ص ۱۵۲).

۴. جایگاه سیاسی فقیه در «تعليقات المكاسب»

مرحوم آخوند خراسانی در تعلیقات مکاسب، اگرچه در دلالت ادله نقلی ولایت فقیه، مناقشه می‌کند و آنها را از باب ولایت نمی‌پذیرد، ولی دلالت آنها را از باب قدر متیقن امضا می‌کند: «قد عرفت الاشكال في دلالتها على الولاية الاستقلالية و الغير

الاستقلالیه، لكنّها موجبة لكون الفقيه هو القدر المتيقن من بين من احتمال اعتبار مباشرته او اذنه و نظره كما ان عدول المؤمنين في صورة فقده يكون كذلك» (همان، ص ۶۵).

بنابراین، دلالت ادله نقلی ولایت فقیه را بر دخالت فقیه در محدوده امور حسبیه که احتمال اعتبار مباشرت یا اذن و نظر امام در آنها می‌رود، به عنوان قدر متیقن می‌پذیرد و از این جهت، حتی از مرحوم آیه‌الله خوئی که به‌طور کلی دلالت این ادله را منکر است، نیز گامی فراتر می‌نهد و قدر متیقن را از راه دلیل عقلی، ثابت می‌کند و حتی حکم حاکم در ثبوت هلال را نمی‌پذیرد (خوئی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۶۰)؛ در حالی که مرحوم آخوند این امور را پذیرفته است.

بنابراین، بر خلاف توهم برخی نویسندگان در نوع نظریه آخوند و مرحوم آقای خوئی در جواز تصرف فقیه در امور حسبیه از باب قدر متیقن، تفاوت جدی قابل مشاهده است.^۷

۵. جایگاه سیاسی فقیه در «الوقف»

در بحث نظارت حاکم شرع بر اوقاف، می‌گوید:

نعم يمكن ان يقال، انه في مورد النظارة، مما يحتمل وجوهاً لا بدّ من تصدّي الحاكم لها ولاية، لو قيل بولايته المطلقة، او كانت قضيته حكومته و قضاوته و انها من وظائف الحكام او حسبة لو لم تقل بذلك و كانت نظارة الاوقاف ممّا لا بدّ منها شرعاً و عليه لو لم يكن هناك حاكم فلا بدّ من تصدّي غيره من العدول، لو كانوا او غيرهم لو لم يكن هناك عدل ايضاً، كفاية و استقراراً في ذلك على المتيقن، لاحتمال اعتبار هذا الترتيب كما هو الحال في سائر الامور الحسبية (كديور، ۱۳۸۵، ص ۸۶).

این عبارت، مؤید مبنای مرحوم آخوند در امور حسبیه است که فقیه، قدر متیقن از کسانی است که حق تصرف در آنها را دارد و نظارت بر اوقاف عامه، یکی از آن امور محسوب می‌شود.

۶. جایگاه سیاسی فقیه در «القضاء»

مرحوم آخوند در باب ولایت فقیه بر منصب قضاوت؛ همچنان‌که در مباحث سایر کتب نیز تصریح کرده است در تقریرات قضاء می‌گوید: «اما زمان الغيبة، فجعل القضاة و

الولاية على الحكم للفقير الجامع للشرائط الاتية منه عليه السلام ثابت، بلاخلاف و لا اشكال» (همان، ص ۹۹ و ۱۰۷).

وی در مسأله شرط اذن امام برای ولایت قضاء، ضمن تکرار سخن بالا، تصریح می‌کند: «فلو استقضى اهل البلد قاضياً، لم تثبت ولايته عندنا و لا ينفذ حكمه» (همان). وی بدین وسیله، ثابت می‌کند که در مناصب مربوط به امام، جایی برای رأی و انتخاب مردم وجود ندارد.

جمع بندی

تتبع در میراث علمی آخوند خراسانی رحمته الله نشان می‌دهد که به نظر این رهبر فرزانه مشروطیت، همان جایگاهی را که مشهور فقیهان شیعه، برای فقیه جامع‌الشرائط عصر غیبت ترسیم کرده‌اند، آخوند هم برای او ثابت دانسته است و در واقع، ولایت فقیه در حوزه امور عمومی و امور حسبه، از امور مسلم در فقه امامیه محسوب می‌شود. بر این اساس، آخوند در امور و حوزه‌های ذیل به حق تصدی و تصرف فقیه، اذعان دارد:

۱. نفوذ حکم فقیه و حرمت نقض آن؛
 ۲. ثبوت هلال توسط حکم حاکم شرع؛
 ۳. جواز اقامه حدود، توسط فقیه جامع‌الشرائط؛
 ۴. ثبوت منصب قضاوت برای فقیه جامع‌الشرائط؛
 ۵. وجوب پرداخت سهم امام به فقیه جامع‌الشرائط؛
 ۶. تصدی امور حسبه، توسط فقیه جامع‌الشرائط؛
 ۷. نظارت بر اوقاف عامه، توسط فقیه جامع‌الشرائط.
- آنچه گذشت، مربوط به میراث علمی آن عالم بزرگ بود. اکنون باید دید در میراث سیاسی آن فرزانه، جایگاه سیاسی فقیه چگونه ترسیم شده است.

ب) سیره عملی - سیاسی آخوند خراسانی

آخوند خراسانی به لحاظ اینکه پرچم‌داری نهضت مشروطیت را برعهده داشت، علاوه بر میراث علمی که از او به یادگار مانده است، مکتوبات، لوایح، تلگراف‌ها، نامه‌ها و احکام حکومتی فراوانی نیز به‌طور انفرادی یا مشترک با برخی دیگر از مراجع

نجف؛ همچون عبدالله مازندرانی و مرحوم محمدحسین؛ نجل مرحوم میرزا خلیل، داشته است که از آنها نیز می‌توان به برخی از آرای او دست یافت.

لکن، تمسک به این بخش از آرای او که مربوط به رفتار و موضع‌گیری‌های سیاسی اوست، باید با احتیاط بیشتری همراه باشد؛ چرا که در موضع‌گیری‌های سیاسی، از زاویه سیاست و آنچه شرایط زمانی، مکانی و اجتماعی، اقتضا می‌کند با یک فرد سیاست‌ورز، وارد عرصه رفتار سیاسی می‌شود و الزاماً مواضع سیاسی او را که آمیخته با هزاران اما و اگرهای سیاسی و در نظر گرفتن مصالح بی‌شمار از اقتضائات طبیعی آن است، نمی‌توان نتیجه طبیعی آراء و افکار سیاسی او به حساب آورد و چه بسا از باب مصلحت‌اندیشی یا مماشات با خصم یا ضرورت یا جدل یا موعظه یا خطابه و غیر ذلک، مطالبی را هم در مواضع سیاسی خود عنوان کند که با اساس اندیشه سیاسی او که معمولاً در میراث علمی خویش به یادگار می‌گذارد، تفاوت می‌کند.

به عبارت دیگر، مواضع سیاسی یک عالم و فقیه سیاست‌ورز را می‌توان از متشابهات افکار او دانست که با ارجاع آنها به محک‌اندیشه او، به واقع و لبّ حقیقی اندیشه‌های او دست یافت.

اکنون با لحاظ این مقدمه که بسیار مهم و ضروری است و از پیش‌فرض‌های یک بحث علمی منصفانه و مبتنی بر معیارهای صحیح عقلانی، به شمار می‌آید، می‌توان به بررسی مواضع سیاسی یا به تعبیر دیگر، سیره سیاسی آخوند خراسانی از بُعد جایگاه سیاسی فقیه پرداخت. این بحث مهم و حیاتی را تحت عنوان چند امر پی می‌گیریم:

امر اول: بررسی امکان تحقق حکومت مشروعه در عصر غیبت در سیره عملی - سیاسی آخوند مرحوم آخوند به طور مشترک با مرحوم مازندرانی و نجل مرحوم میرزا خلیل، در پاسخ نامه‌ای تحت عنوان هیئت متدینین همدان، به نکاتی پرداخته‌اند که برخی از نویسندگان از آن، این چنین استفاده کرده‌اند که به نظر آخوند، «حکومت اسلامی» و تحقق حکومت مشروعه در عصر غیبت، محال و ممتنع است.^۸ شاهدهی که برای این برداشت ذکر کرده‌اند این عبارت است:

اگر سلطنت استبدادیه، شرعی بود که از تغییر و تبدیل آن به سلطنت مشروطه، به دسیسه عمر و عاص، عنوان مشروعه نموده، محض تشویش

اذهان عوام و اغلوطه دل فریب، باعث این همه فتنه و فساد گشته، سفک دماء و هتک اعراض و نهب اموال را اباحه نمودند؟ و اعجاباً چگونه مسلمانان؛ خاصه علماء ایران، ضروری مذهب امامیه را فراموش نمودند که سلطنت مشروعه آن است که متصلی امور عامه ناس و رتق و فتق کارهای قاطبه مسلمین و فیصل کافه مهمام به دست شخص معصوم و مؤید و منصوب و منصوص و مأمور من الله باشد؛ مانند انبیا و اولیا - صلوات الله علیهم - و مثل خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و ایام ظهور و رجعت حضرت حجت علیه السلام و اگر حاکم مطلق، معصوم نباشد، آن سلطنت غیر مشروعه است؛ چنانکه در زمان غیبت است و سلطنت غیر مشروعه دو قسم است: عادله، نظیر مشروطه که مباشر امور عامه عقلا و متدینین باشد و ظالمه جابره است آنکه حاکم مطلق، یک نفر مطلق العنان خودسر باشد (همان، ص ۲۱۴).

آیا از این عبارت می توان به دست آورد که آخوند خراسانی، منکر تحقق حکومت اسلامی و حکومت مشروع در عصر غیبت است؟! انصاف آن است که از عبارت فوق، امکان این نتیجه گیری وجود ندارد. به چند دلیل:

۱. در عبارت، گفته شده است که ضروری مذهب امامیه این است؛ در حالی که هرگز کسی نمی تواند امتناع حکومت اسلامی را ضروری مذهب امامیه بداند، حداقل آن است که مسأله، محلّ خلاف است و کسانی که معتقد به ولایت فقیه می باشند در زمره کسانی محسوب می شوند که فقیه را منصوب و منصوص از طرف معصوم می دانند و به این لحاظ، حکومتی که توسط او اداره شود، یا مأذون از طرف او باشد، حکومت مشروع تلقی می شود. بنابراین، همین که مسأله را از ضروریات مذهب امامیه شمرده است، نشان می دهد که غرض آخوند و دو همراه دیگر او، انحصار حکومت اسلامی به حکومت عصر حضور معصوم نیست.

۲. مبانی مرحوم آخوند که در میراث علمی او منعکس شده و گزارش آن ارائه گردید، نشان می دهد که اگر فقیه از باب امور حسبیه، متصلی حکومت اسلامی شود، قطعاً حکومت او مشروع خواهد بود.

۳. از آنجا که ادعای انکار حکومت اسلامی و ولایت فقیه به طور کامل و صد در صد از اموری است که تا کنون ثابت نشده است، فقیهی از فقها به آن ملتزم شده باشد، چگونه

می‌توان آن را به آخوند نسبت داد؛ در حالی که پای نامه را دو مرجع دیگر نیز امضا کرده‌اند. ۴. اصولاً، فقیه در پاسخ به سؤال مردم در صدد ارائه افکار شاذ و نادر برنمی‌آید و او افکاری را مطرح می‌کند که مورد قبول انظار عمومی و افکار عامه و خاصه باشد. ۵. این نامه به لحاظ شرایط سیاسی و مقایسه میان مشروطه و استبداد، ارائه شده است و در مقام ارائه یک اندیشه علمی - سیاسی نیست و لذا از متشابهات اندیشه آخوند محسوب می‌شود که باید با استفاده از محک‌های افکار او، آن را تفسیر کرد. خلاصه آنکه از عبارت فوق، نمی‌توان انحصار حکومت مشروطه را در حکومت معصوم و عصر حضور ثابت کرد و از آن نتیجه گرفت که هر حکومتی در عصر غیبت، نامشروع است یا امکان تحقق حکومت اسلامی ممتنع می‌باشد؛ زیرا قرائن زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد عبارت فوق در مقام حصر اضافی است، نه حصر حقیقی و در نتیجه نمی‌توان گفت راه آخوند خراسانی در تقسیم حکومت، از راه سایر فقهای شیعه؛ همچون نائینی و محلاتی، جدا گشته است؛ به ویژه اینکه امضای نامه، توسط سه فقیه، انجام گرفته است، نه یک فقیه.

امر دوم: سیاست‌ورزی فقیهان در سیره عملی و سیاسی آخوند خراسانی

با آنکه در میراث علمی آخوند خراسانی، به خوبی منعکس است و چنانچه گزارش آن ارائه گردید، آخوند در بسیاری از امور سیاسی - اجتماعی؛ همچون اخذ خمس، نفوذ حکم، قضاوت و تصدی امور حسبیه، دلالت ادله ولایت فقیه را از باب قدر متیقن، بر تصدی فقیه بر آنها ثابت و مسلم می‌داند و همان راهی را می‌پیماید که اجماع فقیهان شیعه پیموده‌اند، با این حال برخی از نویسندگان مدعی‌اند:

خراسانی، اگر چه همواره از زاویه تکلیف شرعی با ظلم مبارزه کرد و نهضت عدالت‌خواهانه مشروطه را رهبری کرد، اما این تکلیف شرعی را از تکالیف عمومی دینی؛ از قبیل امر به معروف و نهی از منکر اخذ کرده، نه از حکم اختصاصی ولایت فقیه. با توجه به پرونده درخشان مبارزات سیاسی وی، می‌توان به جرأت ادعا کرد که آخوند خراسانی مبارزترین فقیه منکر ولایت فقیه است. انکار ولایت عامه فقیه از سوی خراسانی به این معنا است که وی برای فقها، حق ویژه‌ای در حوزه عمومی قائل نشده است.^۹

عمده دلیل این نویسنده بر اثبات مدّعی خویش، پس از رطب و یابس‌گویی‌های فراوان و پس از اذعان به اینکه خراسانی در مباحث فقهی خویش، تصرف فقیه در امور حسبیه را پذیرفته است، این است که آخوند از این نظر برگشته و در رأی متأخرش، با تردید به اجرای اصل عملی از باب قدر متیقن، به جای اینکه امور حسبیه را به فقها بسپارد، متصدی آن را عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین معرفی می‌کند. دلیل این ادعا، عبارتی است که در همان نامه‌ای که در بحث قبلی در پاسخ متدینین همدان نقل شد و به امضای دو یار مبارزاتی آخوند هم رسیده است، منعکس است:

باز نظر به مصالح مکنونه، باید مطویات خاطر را لمصلحة الوقت کتمان کرد و موجزاً تکلیف فعلی عامه مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین موقوف است و مصداق آن همین دارالشورای کبری بوده که به ظلم طغات و عصات جبراً منفصل شد، امروزه بر همه مسلمین واجب عینی است که بذل جهد در تأسیس و اعاده دارالشورا بنمایند. تکاهل و تمرّد از آن به منزله فرار از جهاد و کبائر است (همان، ص ۲۱۵).

نویسنده مزبور از این کلام، نتیجه می‌گیرد که آخوند خراسانی، نخستین فقیهی است که ولایت فقیه را در تمامی مراتبش، حتی در امور حسبیه انکار کرده است و هر نوع حق ویژه‌ای را برای فقها منکر است.^{۱۰}

در پاسخ به این تفسیر به رأی و سوء برداشت از عبارت فوق، تذکر چند نکته لازم است: نکته اول: این عبارت، فقط اختصاص به آخوند خراسانی ندارد و دو یار مبارزاتی او که از مراجع شاخص آن عصر محسوب می‌شوند نیز این عبارت را امضا کرده‌اند. پس چگونه می‌توان چنین رأیی را که خود نویسنده اذعان دارد که «خراسانی، نخستین فقیهی است که این رأی را دارد» و از آرای شاذ محسوب می‌شود، به این سه مرجع برجسته، آن هم به صورت همزمان اسناد داد؟!

نکته دوم: در یک موضع‌گیری سیاسی، مصلحت اقتضا می‌کند که اگر نویسندگان بهره‌ای از رفتار سیاسی دارند، مطالبی را ارائه کنند که شاذ و خلاف نظر رایج در جامعه نباشد. نکته سوم: اصولاً در نامه‌ای سیاسی، اندیشه واقعی سیاسی مطرح نمی‌شود و چنانچه قبلاً هم گذشت از متشابهات افکار یک سیاست‌مدار محسوب می‌شود که نمی‌توان آن

را به حساب اندیشهٔ سیاسی او گذاشت.

نکتهٔ چهارم: در صدر عبارت گفته شده است که «نظر به مصالح مکنونه، باید مطویات خاطر را لمصلحة الوقت کتمان کرد». بنابراین، نشان می‌دهد که نویسنده در مقام بیان نیست، بلکه در مقام اجمال‌گویی و ابهام‌گویی است و تنها می‌خواهد وظیفهٔ فعلی مردم را در برابر مشروطه روشن کند. به علاوه در مقام نظریه‌پردازی و ارائهٔ آرای بدیع یا خلاف مشهور هم نیست.

نکتهٔ پنجم: این موضع‌گیری سیاسی این سه مرجع، نه تنها بر خلاف مشهور فقها؛ بلکه بی‌سابقه است؛ زیرا خود آرای علمی آخوند خراسانی نیز آن را تکذیب می‌کند. لذا این پرسش را به ذهن می‌آورد که در مقام تعارض میان این موضع‌گیری سیاسی با آن آرای علمی و فتاوی‌ای فقهی که در رسالهٔ توضیح المسائل و فتوایی ایشان منعکس است، کدام مقدم خواهد بود؟

امر سوم: مبانی مبارزات سیاسی آخوند خراسانی

نویسندهٔ یادشده، مدعی است که دخالت آخوند خراسانی در امور سیاسی و مبارزاتی او از زاویهٔ تکلیف شرعی و امر به معروف و نهی از منکر بوده است، نه از باب ولایت فقیه.^{۱۱}

این سخن تا چه حد دارای حظی از واقعیت است؟

پس از بررسی، در پاسخ باید گفت: اگر مبنای مبارزاتی آخوند، صرفاً از باب امر به معروف و از زاویهٔ عمل به تکلیف شرعی بوده است، تکلیف شرعی موجب نمی‌گردد که فقیه، احکام حکومتی و ولایی صادر کند و آنها را بر عموم مسلمانان واجب العمل بداند و مخالفت با آنها را در حکم محاربهٔ با امام زمان معرفی نماید! در حالی که بررسی سیرهٔ عملی - سیاسی آخوند خراسانی، نشان می‌دهد که او به همراه مراجع دیگر نجف، به انشای احکام حکومتی و ولایی فراوانی، مبادرت ورزیده است که بی‌گمان هیچ مبنای فقهی‌ای برای این احکام نمی‌توان به یاد آورد، جز اعتقاد عمیق به ولایت فقیه در حوزهٔ امور عمومی و اجتماعی. به راستی اگر او در جمیع حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، منکر ولایت فقیه است یا لاقول در امور حسبیه به تصرفات و تصدی فقیه، اعتقادی ندارد، بر چه مبنایی این همه احکام حکومتی صادر می‌کند و آن

را نسبت به تمامی مسلمانان واجب الطاعة می‌شمرد؟ او، نه تنها این کار را انجام می‌دهد که چند مرجع مسلم معاصر خود را با این کار، همراه می‌کند. در ادامه، به فهرست برخی از این احکام اشاره می‌کنیم:

۱. حکم به ارتداد میرزا علی اصغر خان اتابک؛ صدر اعظم (کدیور، ۱۳۸۵، ص ۱۶۰)؛
۲. حکم خلع ید از مسیو نوژ بلژیکی (همان، ص ۱۶۲)؛
۳. حکم به لزوم اهتمام در استحکام و تشبیه مجلس شورای ملی (همان، ص ۱۶۹)؛
۴. حکم به وجوب مجلس شورای ملی (همان، ص ۱۷۴)؛
۵. حکم به حرمت مخالفت با مجلس شورای ملی (همان، ص ۱۶۲، ۱۸۷ و ۱۸۹)؛
۶. حکم به حرمت تخطی از قوانین مشروطیت (همان، ص ۱۹۷-۱۹۱)؛
۷. حکم جهاد علیه ولایت و حکومت محمدعلی شاه (همان، ص ۲۱۰)؛
۸. حکم به لزوم حفظ نظم و حکم عفو عمومی (همان، ص ۲۳۹-۲۳۸)؛
۹. حکم به فساد تقی‌زاده و اخراج وی از مجلس (همان، ص ۲۵۷)؛
۱۰. حکم جهاد علیه متجاوزان روس (همان، ص ۲۹۷).

آنچه گذشت، تنها بخشی از احکام حکومتی صادر شده از سوی مرحوم آخوند خراسانی و مراجع همراه او در دوره زعامت مشروطیت است و نفس سیره سیاسی آن فقیه فرهیخته، گویای آن است که آن رهبر سترگ در راه مبارزات سیاسی پای نهاد؛ آن هم، نه صرفاً به عنوان انجام یک تکلیف شرعی عادی؛ همچون سایر مکلفان، بلکه او بر اساس فقهی که داشت و می‌دانست که دارای اختیارات خاص شرعی در این باره است و احکام ولایی او مطاع و مقبول عام و خاص است، در این مسیر گام نهاد و احکام مهم حکومتی و ولایی را انشاء کرد که هرگز بدون اعتقاد به ولایت فقیه نمی‌توان برای آن مبنایی فقهی و علمی پیدا کرد. اصولاً همین سیره سیاسی و رفتاری اوست که در کنار آرای علمی و فتاوی فقهی او، محکماتی محسوب می‌شود که می‌تواند برخی از تشابهات کلام او را نظیر آنچه در برخی از نامه‌ها و تلگراف‌هایش مندرج است، تفسیر کند.

۲. مرحوم نائینی و جایگاه سیاسی فقیه

فقیه و اصولی برجسته؛ میرزا حسین نائینی رحمته‌الله (۱۲۷۷-۱۳۵۵ق)، از پرچم‌داران و نظریه‌پردازان شاخص مشروطیت، محسوب می‌شود. بحث در جایگاه سیاسی فقیه از نگاه

این رهبر مشروطه، بر خلاف آخوند خراسانی رحمته الله علیه چندان دشوار نیست؛ چرا که به قدری محکمت آرای نظری آن فرزانه و سیره سیاسی آن یگانه، روشن و بی‌ابهام است که کسی، حتی مخالفان نظام سیاسی اسلام، جرأت کوک‌کردن ساز مخالف ندارند؛ اگر چه برخی خواسته‌اند او را در باب دولت، دارای تئوری ویژه‌ای غیر از نظر مشهور معرفی کنند یا از او استفاده ابزاری داشته باشند و او را منکر ولایت فقیه معرفی کنند، ولی نقطه نظرات نائینی به قدری گویا و روشن است که این‌گونه غبارافکنی‌ها، نتوانسته تأثیری در جلوگیری از تابش فروغ اندیشه سیاسی او داشته باشد و فوراً غبارافکنان، خود رسوا شده‌اند.^{۱۲}

مرحوم نائینی، هم در درس خارج خویش - آنچنان‌که از تقریرات مختلف درس او پیداست - و هم در کتب فتوایی خود، به بیانات مختلف به جایگاه سیاسی فقیه، اشاره و یا تصریح می‌کند.^{۱۳}

اگر چه کلمات او درباره ولایت فقیه از باب ولایت مطلقه و عامه؛ یا از باب ولایت بر امور حسبیه یا از باب قدر متیقن در جاهای مختلف، متفاوت است، ولی این تفاوت در هسته مرکزی بحث و کانون گفتمان مشروطیت که همان اعتقاد به جایگاه سیاسی فقیه است، تأثیری نمی‌گذارد. بالاتر از همه اینها، در بحث کنونی، کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الملة» است که در تقویت و تسدید ارکان مشروطیت به نگارش درآمده است. در جای جای این کتاب به خوبی، به جایگاه سیاسی فقیه اشاره شده است.

مروری بر کتاب «تنبیه الامه» نشان می‌دهد که نائینی، مشروعیت نظام مشروطه را منوط به ولایت فقیه می‌داند و همواره تلاش می‌کند تا ارکان مشروطه را با مستندساختن به حضور مجتهدان یا اذن ایشان مشروع سازد. او چون از حکومت مستقیم فقها در عصر خویش مأیوس و حتی از نظارت مستقیم آنها بر دولتمردان ناامید است و آن را موجب اهانت به ایشان می‌داند، به عنوان تحدید ید غاصب و از باب اضطرار، تن به نظام مشروطه می‌دهد و برای اینکه به دخالت نمایندگان، مشروعیت بخشد، حضور تئی چند از مجتهدان را در مجلس یا اذن‌دادن فقهی جامع‌الشرائط را برای تصحیح و تنفیذ مصوبات مجلس، لازم می‌شمرد. نائینی، هرگز به مشروطه‌ای بدون حضور مستقیم یا غیر مستقیم فقها در ارکان آن نمی‌اندیشید و آن را موجب ازبین‌رفتن مشروعیت نظام مشروطه می‌دانست. او با صراحت در «تنبیه الامه» اعلام می‌کند:

از جمله قطعیات مذهب ما - طائفة امامیه - این است که در این عصر غیبت

- علی مغیبه السلام - آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد، وظایف حسیبه نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن، قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسیبه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکور از قطعیات مذهب خواهد بود (نائینی، ۱۳۸۲، ص ۷۶-۷۵).

عبارت گزینش شده بالا، تنها یک مورد از موارد متعددی است که با صراحت کامل، از جایگاه سیاسی فقیه در سپهر اندیشه سیاسی اسلام و نظام سیاسی آن، حتی در شرایط اضطراری؛ مثل نظام مشروطه پرده برمی دارد و به اهمیت بی بدیل آن اشاره می کند. لذا با توجه به کمی فرصت، لزومی به ذکر تمامی آن موارد نیست.^{۱۴}

نتیجه گیری

در این مقاله، مروری اجمالی بر سیره، آراء و انظار رهبران و نظریه پردازان مهم و اصلی مشروطیت انجام گرفت و نخست، نگاهی بسیار فشرده بر سیره عملی و میراث علمی آخوند خراسانی و مراجع دست اول مشروطه خواه در نجف، افکنده شد و روشن گردید که محور تلاش و مجاهدت آنها، اعتقاد به جایگاه سیاسی فقیه بوده است و در گفتمان مشروطیت بر همین اساس اقدام کرده اند. به دنبال آن، مروری بر اندیشه و نظریات مرحوم نائینی، صورت گرفت و نتیجه سیر اندیشه آن مرد بزرگ هم این بود که مشروعیت مشروطیت بر محور فقاقت، تثبیت می گردد؛ اگر چه پذیرش خود مشروعیت نیز، از باب اضطرار و ممکن نبودن تصدی فقیه جامع الشرائط به صورت مباشرت بر سرنوشت سیاسی جامعه است.

گفتمان روشنفکری که در ظاهر با نشانه ها و شعارهایی؛ چون توسعه، تجدیدطلبی، آزادی، مساوات و قانون، در عصر ناصری پدیدار گشته بود، با دو بیماری غریزدگی و وابستگی به بیگانه متولد شد. این گفتمان با حرکت زیگزاگوار، با دیگر گفتمانهایی که قدرتی را در اختیار داشتند، پیوند می خورد و گاه با دربار و سلطنت و گاه با مخالفان آن،

بر اساس مقتضیات زمان، خود را مرتبط می‌کرد. این گفتمان، وقتی از دربار ناامید شد و در حوادثی مثل نهضت تنباکو، قدرت عالمان دینی را درک کرد، خود را به این قشر نزدیک کرد و حتی به جایگاه سیاسی فقیه برای تدبیر و مدیریت جامعه، اعتراف کرد. این گفتمان در مسیر گفتمان عدالت‌خواهی مردم به رهبری روحانیت، قرار گرفت و با تحمیل خود بر آن، با استفاده از قدرت خارجی، موفق به تغییر گفتمان عدالت‌طلبی به مشروطیت شد و با توجه به ابهامی که در این گفتمان بود، موفق به انشقاق در میان رهبران گفتمان عدالت‌طلبی گردید و در مسیر ایجاد شکاف میان این دو قشر و طرح گفتمان مشروطیت، دو گفتمان در جامعه مطرح شد؛ گفتمان مشروطه‌طلب و گفتمان مشروطه‌طلب و مخالف مشروطه. اختلاف اساسی این دو گفتمان، تعبیر آنها از مفاهیم دو پهلو و مجملی بود که در مسیر نهضت، توسط گفتمان روشنفکری، تحت عنوان نشانه‌هایی؛ چون مشروطیت و مساوات، آزادی و قانون مطرح می‌شد. ولی علی‌رغم اختلافاتی که در تفسیر این مفاهیم نوظهور و وارداتی داشتند، در مورد جایگاه سیاسی فقیه، یک نظر و دیدگاه ارائه می‌کردند؛ هر چند در مبنای این جایگاه از هر دو گروه، کسانی بودند که بر مبنای ادله ولایت فقیه یا بر مبنای دلیل حسبه به این جایگاه رسیده بودند و روشن است که رقیب این اجماع که همان گفتمان روشنفکری بود، نمی‌توانست این اجماع را بپذیرد و لذا اگر چه در اوایل به آن معترف بود، ولی موفق شد در مسیر این گفتمان، شقاق ایجاد کند و گفتمان خود را بر آن دو تحمیل کند و ابتدا، گفتمان مشروطه‌طلب و در ادامه، گفتمان مشروطه‌طلب بر محوریت روحانیت را از صحنه، خارج کند.

یادداشت‌ها

۱. حبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شماره ۲۰، ۵ ذی‌القعدة ۱۳۲۶ق، ص ۷-۶، مندرج در: محسن کدیور، سیاست‌نامه خراسانی، ص ۳۰۳.
۲. ر.ک: نائینی، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملته، تصحیح و تحقیق: سیدجواد ورعی، ص ۷۷-۷۵.
۳. ر.ک: همان.
۴. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه.
۵. ر.ک: محسن کدیور، سیاست‌نامه خراسانی، صفحات هجده و نوزده.
۶. ر.ک: همان، صفحات هجده تا بیست.
۷. ر.ک: همان، صفحه هجده.
۸. ر.ک: همان، از صفحه دوازده تا چهارده.

۹. ر.ک: همان، صفحات هفده تا نوزده.
۱۰. ر.ک: همان، صفحات نوزده و بیست.
۱۱. ر.ک: همان، صفحه هفده.
۱۲. ر.ک: نائینی، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملته، تصحیح و تحقیق: سیدجواد ورعی، ص ۷۸-۷۹؛ مصطفی جعفرپیشه‌فرد، پیشینه نظریه ولایت فقیه، ص ۲۵۷-۲۵۱.
۱۳. ر.ک: موسی نجفی خوانساری، منیة الطالب، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۳۲؛ محمدتقی آملی، المكاسب و البیع، ج ۲، ص ۳۳۶؛ محمدحسین نائینی، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملته، ص ۷۸-۵۹؛ مصطفی جعفرپیشه‌فرد، پیشینه نظریه ولایت فقیه، ص ۲۵۷-۲۵۱.
۱۴. برای نمونه ر.ک: نائینی، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملته، ص ۴۹، ۶۸، ۷۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۶ و ۱۷۵.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، قم: مؤسسه‌النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۳. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت، تهران: گستره، ۱۳۸۷.
۴. آملی، محمدتقی، المكاسب و البیع، قم: مؤسسه‌النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸.
۶. تبریزی، محمدحسین بن علی اکبر، کشف المراد من المشروطة والاستبداد، مندرج در: غلامحسین زرگری نژاد، رسائل مشروطیت، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۷.
۷. جعفرپیشه‌فرد، مصطفی، پیشینه نظریه ولایت فقیه، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۰.
۸. خویی، سیدابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، موسوعة الامام الخوئی، قم: مؤسسه الآثار امام الخوئی، بی تا.
۹. زرگری نژاد، غلامحسین، رسائل مشروطیت، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۴.
۱۰. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، العروة الوثقی، قم: مؤسسه‌النشر الاسلامی، ۱۴۲۶ق.
۱۱. کدیور، محسن، سیاست‌نامه خراسانی، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۵.
۱۲. -----، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
۱۳. نائینی، محمدحسین، تنبیه‌الامیة و تنزیه‌الملته، تصحیح و تحقیق: سیدجواد ورعی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۱۴. نجفی خوانساری، موسی، منیة الطالب، قم: مؤسسه‌النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.